

باز هم میشود گفت

چهارم و پنجم امردادماه فرا رسیده.

باز هم میشود از دو ابرمرد تاریخ ایران یاد کرد.

باز هم میشود گفت که آنان چه ها کرده اند و چه ها ساخته اند.

باز هم میشود گفت که رضا شاه کبیر چگونه ایران ویران جنگ زده را که روس و انگلیس آنرا ملک بی منازع خود میدانستند و میان خود تقسیم کرده بودند به کشوری پیشرو و غرورانگیز مبدل ساخت.

باز هم میشود گفت که شاهنشاه ایرانساز تاریخ ایرانزمین چگونه با عشقی بی پایان به مام میهن و با از خودگذشتگی برای ملت بیسواد و فقیر ایران مدرسه و دانشگاه ساخت.

باز هم میشود گفت که چگونه رضاشاه کبیر برای مردمی عقب افتاده و دست به گریبان با انواع و اقسام امراض واگیردار و کشنده که حتی آب خوردنش را از جوی های لجن زده و آب انبارهای پر از خاکشیر تأمین میکردند، آب سالم لوله کشی شده فراهم نمود و برای درمان امراض کمرنگ و پرنرنگ ملتش بیمارستانها و درمانگاههایی را دائر نمود و بر آنها پزشکی را به کار گمارد که خودش آنان را به کشورهای پیشرفته اروپایی برای تحصیل گسیل داشته بود.

باز هم میشود گفت که وی ایران تکه تکه را متحد نمود و گردنکشان جیره خوار اجانب و بخصوص انگلیسها و روسها را قلع قمع نمود.

باز هم میشود گفت که زنان ایران، آزادیشان... نه... هستی و موجودیتشان را که از پس از اشغال ایران بدست تازیان، از دست داده بودند را مدیون و مرهون آن اعلیحضرت همایون بوده اند و هستند.

باز هم میشود گفت که از آن پس که آن شاهنشاه... نه... آن پدر ملت ایران را دشمنان با دسیسه و خدعه و نیرنگ از خاک ایرانش جدا کردند و به دیار غربت بردندش... آن خلف فرزندان ایرانزمین سکوت اختیار کردند و آنگونه که شایسته دفاع از پادشاهشان بود، به نبرد با دشمنان برخاستند و حتی بسیاری خود به صفوف جیره خواران دشمنان مام میهن درآمدند و چون نوکرانی حلقه به گوش حتی ناموس خود را در اختیار آنان قرار دادند.

و آنگاه ولیعهد شاهنشاه بزرگ پهلوی در مجلس شورای ملی سوگند یاد نمود.

و آنگاه ایران پیشرو با پادشاهی جوان و بی تجربه به چنگال گرگ صفتانی سر سپرده دشمنان سرخ و عوامل مرتجع و افسوسگرای سیاه، به حالی نزار و ورشکسته درآمد.

هر روز کابینه دولت سقوط میکرد و دولتی دیگر جای آنرا میگرفت. مملکت در غیاب دولتی مقتدر و دلسوز دوباره در شرف سقوط و تجزیه قرار گرفته بود.

باز هم میشود گفت که قیام محمد رضاشاه پهلوی بود که ایران را در آن لحظاتی که دیگر امیدی به حیاتش نبود و در حالیکه متحدان استالین داشتند سر از تن مام میهن جدا میکردند، نجات داد.

باز هم میشود گفت که آن مهر آریا بود که کار پدر تاجدارش را دنبال کرد و ایرانیان را به دروازه های تمدن بزرگ رهنمون شد.

باز هم میشود گفت که او بود که به زنان آزاده ایرانزمین، برخلاف خواست اسلاميون و ملاهای مرتجع ضد ایرانی، حقوقی برابر با نیم دیگر آحاد ایرانزمین اعطا نمود.

باز هم میشود گفت که چگونه آن شاهنشاه میهن پرست با انقلاب سفیدش به راه سربلندی و اعتلای میهن و مردمش کمر خدمت بست و ملت ایران را سهیم و شریک در سرنوشت خودشان ساخت.

باز هم میشود از سپاه دانش ساخته او گفت که چگونه پایه های جهل و خرافات را داشت با مشعل دانش از میان بر میداشت.

باز هم میشود از سپاه دانش ساخته او گفت که چگونه تخم بسیاری از امراض را از سطح کشور زدود.

آیا باز هم باید گفت که چگونه همه آحاد ملت از تحصیل رایگان برخوردار بودند و نه تنها تحصیل در سطح سوادآموزی بلکه تا سطوح عالی دانشگاهی و دکترا و تخصص.

و آیا باز هم باید گفت که چگونه ملتی که تا اواسط قرن بیستم از کمتر اعتباری در جهان برخوردار بود، در سایه رهنمودها و کوشش داهیانہ آن ابرمرد تاریخ ایرانزمین در رده نخست کشورهای پیشرو در آمد و میرفت تا در تمام دنیا وزنه ای باشد که در شأن ملت ایران بود.

باز هم میشود گفت و گفت و گفت...

باز هم میشود از خدمات آن دو شاهنشاه ایرانساز گفت و نوشت.

ولی ملت ایران چه گفت و چه کرد؟؟؟؟

ملت ایران همچون قوم یهود که موسی آنان را از زنجیر فرعون رهانیده بود، آنگاه که موسی به کوه تور رفت، آن همه خدمت را از یاد برد و خدا را فراموش کرد و به بت پرستی رو آورد.

ملت که جیبش پر پول شده بود، نمک را خورد و نمکدان را شکست...

شعار دادکه: دیو جو بیرون رود... فرشته به در آید...

ملت شاهش را دیو خواند

و

ملای بیسوادی را که طبق گفته خودش هیچ احساسی برای ایران و ایرانزمین نداشت، فرشته...

ملت به خیال خودش قیام کرد تا ریشه ظلم و فساد را بکند...

ولی کسی نگفت که در حقیقت انقلاب کرد تا به قول ملای ملعون از آب و برق مفت و نفت مجانی برخوردار شود...

ملت پادشاه خود را دزد و جنایتکار خواند...

اما خود جنایتکاری را به خانه و ناموس خود وارد کرد و نام خود را امت شهیدپرور خواند...

ملت به آنچه که میخواست رسید!!!!

از شر شاه راحت شد...

همان دیو را میگویم...

همان دیوی که جز خیر و صلاح ملک و ملتش هیچ نمیخواست...

همان دیوی که از همه چیز گذشت ولی حاضر نشد تا خون ملتش را بریزد...

همان دیوی که ملای ملعون طاغوتش خواند و خود را بت شکن... (چه مضحک!)

دیو رفت ... فرشته آمد...

و آنگاه ملت بزرگ و آزاده ایرانزمین بدل شد به امت شهیدپرور و مستضعف خواسته ولی فقیه...

به اطراف خود نگاه کنید امت شهیدپرور عزیز...

ببین آن بهار آزادی خیالییت چگونه به جهنم اسارت و بندگی بدل شده...

آنروز که پادشاه رفت...

آنروز که اشک پاکش که بر خاک وطن غلطید...

تو مستانه فقهه زدی و شادی کردی و از غضب باریتعالی غافل شدی...

از آنروز...

آن چیزی را که نکبت نامندش دامت را گرفت...

آبرویت از میان رفت...

شادی و خوشبختی ات از میان رفت...

نه تنها ثروتت را از دست دادی که فقر بی امان گریباتت را گرفت...

فرزندت یا به فحشا کشیده شد و یا بدست هیولای اعتیاد اسیر گشت...

جگر گوشه هایت به زندان افتادند و بدست شکنجه گران مزدور ولی فقیه، یعنی همان فرشته جهنمی، به صلابه کشیده شدند...

دیگر تو بانوی آزاده دیروز را بعنوان انسان بحساب نیاوردند، حتی حق انتخاب لباس را هم از تو گرفتند...

آنروز که شاهنشاه ایران رفت، پنجمین قدرت غیراتمی نظامی جهان نیز بدست سلاخان آن فرشته جهنمی بدانگونه از هم پاشیده شد که کشور مفلوکی چون عراق با حمله به ایرانزمین، بسیاری از فرزندان این آب و خاک را یا کشت و یا علیل کرد...

همان ارتش عراقی که در جنگ با کویت، کمتر از 24 ساعت در هم کوبیده شد و حال آنکه برای سوجدجویی فرزندان آن ملای ملعون، با ایران بیش از هشت سال به جنگ پرداخت.

باز هم میشود گفت و باز هم میشود نوشت...

ولی چه سود؟؟؟

اگر تو به پا نخیزی...

این جهنمیان تا به ابد بر گرده تو سواری خواهند کرد و بر ناموست مسلط خواهند بود.

هم میهن دستت را در دستان هم میهنانت بگذار که به پا خواسته اند...

تو هم ایرانی هستی و وظیفه نجات میهن برعهده تو هست...

پادشاهت ترا آزاده و بزرگ میدانست و اینان ترا سفیه و صغیر میدانند...

پادشاهت به غیرت و رشادتت ایمان داشت و این ملای ملعون و گدای دیروز ترا بی غیرت ترسو خطاب میکند...

پادشاهت برای آرزوی ترقی و پیشرفت داشت و این اهریمنان ترا مستضعف و فقیر و عقب افتاده میخواستند...

پادشاهت به تو عشق میورزید و جز سعادتت نمیخواست و این پست فطرتان میلیونها دلار خرج میکنند و مزدوران اجنبی استخدام میکنند تا ترا به خاطر کمترین خواسته هایت سرکوب کنند تا به بقاء خود بیفزایند.

پادشاهت را دل شکسته به دیار غربت روانه کردی و او کلامی در سرزنش تو به زبان نیاورد، در حالیکه تو چگونه با دشمنانت، با دشمنان مال و جان و ناموس و میهنت همزبان شدی و چه حرفها که در پشت سر آن معصوم به زبان نیاوردی...

هم میهن،

امروز قبل از هرچیز در روز وفات آن دو ابرمرد تاریخ ایرانزمین، اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت انوشه روان محمدرضاشاه پهلوی، سر تعظیم فرود آور و از درگاه خداوند متعال طلب مغفرت کن و آنگاه عهدهت را با آنان تجدید کن و به اصل خود باز گرد...

تو با هر کیش و آئین و مسلک، قبل از هر چیز، یک ایرانی پاکنهاد و مغروری که روزی در سی سال پیش شیطان ترا از راه ایزدی بدر آور و با دوزخ آشنایت کرد... امروز، روز معاد است... روزه زنده شدن و رستاخیز در راه رهایی از چنگال ظلم و ستم و سیاهی... امروز روز بزرگداشت تمام کسانی است که به راه اعتلای میهن جان عزیز را فدا کردند و به بردگی دشمنان مام میهن تن در ندادند... به ویژه گرامی باد یاد شاهنشاهان پهلوی، که امید است که راهشان و رفتارشان سرمشقی باشد برای فرزند برومندشان و تمام فرزندان مام میهن.

جاوید شاه

پاینده ایران

برقرار و سربلند باد پرچم سه رنگ شیر و خورشید

<http://bit.ly/LQTV6>